

# پاسخ به

## پرسشهای ادبی

دکتر عباس کی منش

■ ۱- معنای صحیح این بیت از شاهنامه که از حیث قافیه نیز معیوب است، چیست؟ و به طور کلی عیوب قافیه را در شاهنامه ناشی از چه چیزی می دانید؟  
جهان یادگار است و ما رفتی  
به گیتی نماند به جز مردمی

در پاسخ این پرسش به توضیحی هرچند کوتاه ناگزیریم، و آن این که در بیشتر نسخه های شاهنامه از جمله شاهنامه دکتر محمد دبیرسیاقی ج ۳ ص ۱۴۹۹ ب ۳۹۲۵ و شاهنامه مؤسسه خاور ج ۳ ص ۳۵۷ و شاهنامه چاپ انتشارات امیرکبیر، سال ۱۳۵۴ ص ۳۳۱ و در شاهنامه بروخیم، اگرچه این بیت الحاقی دانسته شده چنین آمده است:

جهان یادگارست و ما رفتی

ز مردم نماند جز از گفتنی

ولیکن در نسخه چاپ آکادمی علوم اتحاد شوروی ج ۶ ص ۲۹۸ به صورتی آمده که عنوان شده است؛ یعنی:

جهان یادگار است و ما رفتی

به گیتی نماند به جز مردمی

این بیت در نسخه ژول مول نیامده است.

با این ترتیب، معنی بیت چنین می شود: «جهان که یادگار روزگاران گذشته است برجای می ماند، ولیکن آدمیان دیر و زود از این خاکدان بار سفر ناگذاشتنی برمی بندند و می روند، و جز کردار نیک که نام آدمی را بر زبانها جاودان دارد، چیزی نمی ماند! و اما آنچه به عنوان عیوب قافیه در شاهنامه مذکور افتاده است، به یقین از دستبرد کاتبان است که گاه به ذوق خود تصرفی کرده و یا به سهو کلمه ای را به گونه مشابه نوشته و موجب تصحیف آن شده اند و گرنه عقل سلیم نمی پذیرد که بر قلم بزرگترین حماسه سرای جهان چنین خطایی رفته باشد.

چنانکه می دانیم «رفتنی» در مصراع اول با «مردمی» در مصراع دوم نمی تواند قافیه شود. چه در مصراع اول «ن» حرف وصل، و «ی» خروج، و «ت» روی، و «ف» قید، یعنی حرف ساکن غیرمندی است که بی فاصله قبل از روی آمده است و رعایت این حروف در مصراع دوم نیز الزامی است و کلمه «رفتنی» از این جهت نمی تواند با «مردمی» قافیه شود.

ولی قافیه شدن آن با «گفتنی» درست است و نظیر بسیار دارد. چنانکه استاد سخن، سعدی «رشتیم» را با «کشتیم» در قافیه آورده است:

خرما توان خورد از این خار که کشتیم

دیبا نتوان کرد ازین پشم که رشتیم

ما کشته نسیم و بس آوخ که برآید

از ما به قیامت که چرا نفس نکشیم<sup>۱</sup>

\*\*\*

■ ۲- کلمه «نگارنده» را امروزه به جای «نویسنده» به کار می برند، در حالی که «نگارنده» معادل نگارگر و به معنی نقاش است، آیا این کاربرد صحیح است؟

بر ما پوشیده نیست که خط در آغاز تصویری بوده و تصویر و نقش اندک اندک به صورت حروف الفبا درآمده است که این خود تاریخچه ای دلپذیر دارد و سخنش جای دیگر نشیند و تحقیق در زمینه این تحول را باید از دانشمندان علم زبانشناسی خواست.

با آنچه در قلم آمد و گفته شد، نقش کردن و تصویر کردن و نوشتن و نگاشتن و نگاریدن به هر معنایی که به کار داشته آمده است و یا می آید، از یک اصل برمی خیزد و مایه می گیرد و به گونه ای مفاهیم همه آنها را با هم ارتباطی است آشکار، و تصاویر خود معنایی دارند، و حتی معنای کنایه ای نیز بر آنها مترتب است و این نقش ها خود سخن می گویند. با این ترتیب تصویر کردن و کتابت، هر دو به یک مفهوم و یا مفهومی نزدیک به هم به کار می رفته است. به طور کلی نوشتن، نگاشتن و تصویر کردن در زبانهای مصریان و یونانیان و یا زبانهایی که در بین النهرین پیدا شده مترادف یکدیگر آمده است.

و اما کلمه «نگارنده» صفت فاعلی از «نگاشتن» به معنی «نویسنده» تاریخچه ای دارد که ناگزیر به ذکر آن هستیم:

۱- نگارنده به معنی آفریننده، در این آیات حکیم ابوالقاسم فردوسی:



ز نام و نشان و گمان برترست

نگارنده برشده گوه‌رست<sup>۲</sup>

\*\*\*

نگارنده چرخ گردنده اوست

فزاینده فرّه بنده اوست<sup>۳</sup>

۲- نگاریدن به معنی نوشتن.

نبشتن به خسرو بیاموختند

دلش را به دانش برافروختند

نبشتن یکی نه که نزدیک سی

چه رومی، چه تازی و چه پارسی

چه سعدی، چه چینی و چه پهلوی

نگاریدن آن کجا بشنوی<sup>۴</sup>

۳- نگار کردن به معنی تصویر کردن، نقش کردن، رسم

کردن و کشیدن.

کس نیاید به پای دیواری

که بر آن صورت نگار کنند<sup>۵</sup>

۴- نگارنده غیب به معنی صورتگر نهان، نقشبند ازل،

استعارت است از خدای تعالی. لسان الغیب گوید:

ساقیا جام میم ده که نگارنده غیب

نیست معلوم که در پرده اسرار چه کرد<sup>۶</sup>؟

۵- نگار به معنی نوشته و نقش، چنانکه عرفی راست:

از نقش و نگار در و دیوار شکسته

آثار پدید است صنایع عجم را<sup>۷</sup>

۶- نگار کنایت از معشوق و محبوب، سعدی گوید:

دیر آمدی ای نگار سرمست

زودت ندهیم دامن از دست<sup>۸</sup>

۷- نگاشتن، در آثار قدما به معنی نوشتن فراوان آمده

است. چنانکه بیهقی می نویسد:

«تا آنگاه که مضربان و حاسدان، دل آن خداوند را

بر ما درشت کردند و تضریب ها نگاشتند.»<sup>۹</sup>

«و دبیری... با کاغذ و قرصی مداد که دو درهم سیاه

ارزد ذکر ایشان بر صفحه ایام نگاشت.»<sup>۱۰</sup>

اما گمان می رود که از دوره قاجاریه نگارنده بیشتر به

عنوان نویسنده و کاتب به کار رفته باشد. چنانکه نگاشتن به

معنی نوشتن آمده است. وصال گوید:

به افسون رای خسرو را بر آن داشت

که می باید به شیرین نامه بنگاشت<sup>۱۱</sup>

سپهر در ناسخ التواریخ می نویسد:

«و این بنده با کمال مباحات و مفاخرت از آن

روضه سوز به این کلبه محقر معاودت و به انجام امر و

فرمان مقاومت و مبادرت جست. هم اکنون عرضه

می دارد: که چون تا این وقت که به ترجمه و نگارش

احوال محمدین مشغول است، قریب یکصد و بیست

هزار بیت در ترجمه و شرح کتاب (وفیات الاعیان) به

حیث تحریر و تسوید رسانیده.»<sup>۱۲</sup>

و در دیگر جای آن کتاب، کلمه «نگارنده» را به معنی

«نویسنده» چنین آورده است:

«و در این سال حدود ممالک اسلامیّه چنانکه

علمای اخبار و نگارندگان آثار تحدید کرده اند... شط

فوات را تا ارزنجان به منزله خط سرحدی مقرر داشته،

از جبال فارقه آسیای صغیر به دریای سفید منتهی

می گردید.»<sup>۱۳</sup>

با توضیحی که داده شد، معنی استعاری و کنایه ای کلمه

«نگاشتن» و مشتقات و یا ترکیبات آن را به نوعی با معنای

اصلی توجیه توان کرد.

سخن درخور این که در طول تاریخ ادبی ایران این کلمه از

حوزه زیان و ادب فارسی بیرون نرفته و در نزد شعرا و

نویسندگان چه در معنی اصلی و چه در معنی کنایه ای و

استعاری کاربرد داشته است.

\*\*\*

■ ۳- در این بیت معروف از خاقانی:

هان ای دل عبرت بین از دیده عبرکن هان

ایوان مدائن را آئینه عبرت دان

عبارت «عبرکن» به چه معناست و آیا این ترکیب بهتر

است یا عبارت «نظرکن» که در بعضی نسخه ها آمده

است؟

عبر جمع عبرت عربی است، به معنی پندها و عبرت به

معنی پندگرفتن آمده است. چنانکه بیهقی می نویسد:

«و اگر از این معنی نبشتن بگیرم، سخت دراز شود، و

این موعظت بسنده است هشیاران و کاردانان را. و سه

بیت شعر یاد داشتیم از آن ابوالعناهیة فراخور حال و

روزگار این دو سالار، اینجا نبشتیم که اندر آن

عبرتهاست.»<sup>۱۴</sup>

عبر به معنی پندها آمده است و این از یک جهت درست

به نظر می رسد. زیرا در همه نسخه های کهن به همین صورت

آمده است و گویا از قرن نهم به بعد نتاخ به جای عبر، نظر

نوشته باشند. دیگر این که خاقانی مسأله عبرت را بیان کرده

است نه نظر را، چنانکه در مصراع دوم می گوید: «ایوان

مداین را آئینه عبرت دان» دوم این که در جای جای دیوان

کلمه عبر را به کار برده است. چه قصیده ای را که در رثای

فرزندش امیر رشیدالدین پرداخته گوید:

خبر مرگ جگرگوشه من گوش کنید

شد جگر چشمه خون، چشم عبر بکشاید<sup>۱۵</sup>

همان گونه که گفته آمد، خاقانی در قصیده «هان ای دل

عبرت بین...» آدمی را به مسأله عبرت توجه می دهد. چه او

را با قرآن کریم رشته انس و الفتی است ناگستنی و در سرودن و پرداختن این قصیده، بی سخن، به قرآن مجید نظر دارد. چنانکه آیه شریفه ۱۱۱ سوره مبارکه یوسف می فرماید: «لقد کان فی قصصهم عبرة لاولی الالباب... و سوره های دیگر قرآن مانند سوره نور آیه ۴۴، سوره النحل آیه ۶۶، سوره المؤمنون آیه ۲۱ و سوره النازعات آیه ۲۶ ناظر بر موضوعی است که گفته آمد و باز به عبرت گرفتن آدمی در مرثیه فخرالدین منوچهر شروانشاه چنین اشاره می کند:

خاقانیا به عبرت ناپاکی فلک

بر خاک این شهشه کشور گذشتی است ۱۶  
موضوع با معنی عبرکن بیشتر سازگار می نماید تا با معنی نظرکن. زیرا در این صورت کلمه نظرکن با توجه به معنی دیده به معنی چشم، حشو خواهد بود.  
این احتمال هم بعید نیست که «از دیده نظرکن» یعنی «با چشم دل بنگر و بیندیش» درست باشد. چه تکرار سه نوبت کلمه عبرت، دوبار بصورت مفرد و یکبار بویژه بصورت جمع با فصاحت سخن سازگار نمی نماید، و از سوی دیگر برای مصدر مرکب «عبرکردن» در لغتنامه های موجود ضبطی دیده نشده است و دلیلی بر کاربرد آن در متون کهن تاکنون در دست نداریم. مگر اینکه در «عبرت کردن»، فعل کردن مترادف گرفتن معنی شود.

\*\*\*

■ ۴. در بیت زیر، مقصود از آب رز و پروردن تیر در آن چیست؟

به زه کن کمان را و این چوب گز  
بدین گونه پرورده در آب رز

بیت مذکور در شاهنامه حکیم فردوسی، چاپ ژول مول<sup>۱۷</sup> و شاهنامه فردوسی، چاپ پروفیسور عثمانوف<sup>۱۸</sup>، به همین صورت است که دیده می شود. ولیکن در یاورقی به جای کلمه چوب کلمه تیر ضبط شده است، و تقریباً چابهای دیگر شاهنامه حکیم ابوالقاسم فردوسی مانند شاهنامه بروخیم، به همین صورت آمده است. اما دکتر محمّد دبیرسیاقی چنین ضبط کرده اند:

به زه کن کمان را و این تیر گز

بدین گونه پرورده آب رز<sup>۱۹</sup>  
و چاپ انتشارات امیرکبیر نیز بدین صورت ضبط نموده است.

آب رز به معنی زهر آمده است.

تیرگز نوعی از تیر بغایت معروف (آندراج)

به روایت حکیم فردوسی، آنگاه که رستم در جنگ با اسفندیار ناتوان گردید و فروماند، زال از سیمرغ یاری خواست، و رستم به راهنمایی سیمرغ از چوب گز تیری ساخت و در آب رز که آب زهر یا زهر هلاهل بوده است نهاد تا تیر زهر پرورده شد و به دستور سیمرغ در واپسین نبرد چشم

اسفندیار را نشانه گرفت و آن شاهزاده جوان و پهلوان نیرومند را بر خاک هلاک افکند. بخشی از این داستان در شاهنامه چنین آمده است.

چو پوزش کنی چند و نپذیردت  
همی از فرومایگان گیردت  
به زه کن کمان را و این تیرگز  
بدین گونه پرورده آب رز  
ابر چشم او راست کن هر دو دست  
چنان چون بود مردم گزپرست  
زمانه برد راست آن را به چشم

شود کور و بخت اندر آید به خشم<sup>۲۰</sup>  
رز به معنی زهر هلاهل و زهر قاتل باشد و آب رز به معنی زهر تداول داشته است. بنابر این مقصود از آب رز و پروردن تیر در آن، از آن جهت است که تیر جانکشارتر شود. حکیم فردوسی این معنی را در جای دیگر نیز بیان فرموده است:

کمان را به زه کرد و آن تیرگز  
که یکانش را داده بود آب رز<sup>۲۱</sup>

\*\*\*

■ ۵. کلمه «نزاکت» عربی است یا فارسی؟ در صورت فارسی بودن آیا هموزن شدن این کلمه با مصادر عربی (مانند نظافت)، اتفاقی است یا اساساً به طور غلط ساخته شده است؟

نزاکت مصدر جعلی فارسیان متعرب است که از ماده نازک تراشیده اند و عبارت است از اظهار نازک مزاجی خود به قبول کاری به سماجت و ابرام دیگران و با لفظ کردن و کشیدن و گذشتن مستعمل است.

فارسیان اشتقاق این مصدر را از لفظ نازک به شیوه زبان عربی کرده اند. و حال آنکه این واژه فارسی است و در عربی هیچ ریشه ای ندارد.

نزاکت کردن: اظهار نازک مزاجی کردن، نازکی، ظرافت، لطافت، زیبایی.

از نزاکت رنگ گز بر چهره گل بشکند

خار از بی طاقتی در چشم بلبل بشکند<sup>۲۲</sup>

نزاکت به معنی آداب دانی و مبادی آداب بودن، و «بی نزاکت»، بی ادب و بداخلاق را گویند.

کلمه «نزاکت» را با کلمه «نظافت» قافیه نمی توان کرد از آن باب که حرف روی آنها با هم اختلاف دارد. اگرچه هر دو کلمه هموزن، یعنی دارای یک هجای کوتاه و دو هجای بلند می باشند. بلکه «نظافت» را با «کثافت» قافیه می توان کرد. و آنجا که کلمه «نزاکت» با «نظافت» هم قافیه شده باشد برطبق موازین کهن باید گفت مسامحه ای در کار بوده است. و دُزی (Dozy) این کلمه را معرب مستحدث دانسته است.<sup>۲۳</sup>

■ ۶. در بیت زیر، مقصود از «راست کردن چوب بر



## آتش چیست؟

بر آتش مر این چوب را راست کن  
نگه کن یکی نغز پیکان کهن  
این بیت نیز در داستان رستم و اسفندیار آمده است.<sup>۲۴</sup>  
راست کردن به معنی استقامت بخشیدن، مستقیم کردن، به استقامت درآوردن، از انحنا به استقامت بردن، مقابل کردن و خم کردن به کار رفته است. و به آتش راست کردن چوب و نیزه، یعنی مستقیم کردن آن از کجی و انحنا.  
تصلی: راست کردن چوب برآتش باشد، و تصلیه راست کردن عصا و چوب را گویند با آتش.<sup>۲۵</sup>  
چوبی که خم است و مختصر رطوبتی دارد با گرم کردن آن بر روی آتش می توان آن را راست کرد.

\*\*\*

۷. به کار بردن واژه ها و عبارات غیرمتداول در شعر شعرا، چه حکمی دارد و آنها را اصولاً باید چگونه معنا کرد؟ مانند:

- یرلی یرلی یرلی یلی (مولوی)

- تنه ناها یا هو (غالب دهلوی)

هله من عاشق ذاتم تنه ناها یا هو

ناظر حُسن صفاتم تنه ناها یا هو

اصولاً صوفیه تحت تأثیر عشق، وجد و ذوق در مرحله کمال به حالتی در می افتند که از خود بیگانه می شوند و ناآگاه، و از زمان و مکان فارغ.

موضوع تصوف و عرفان امری است معنوی و باطنی و با تظاهر در نمی آمیزد و با روی و ریا سازگاری ندارد. چنانکه شاه نعمت الله ولی گوید:

آنها که مقربان شاهدند

فارغ ز سفیدی و سیاهند

تشریف صفات کرده در بر

واردسته ز جبّه و کلاهند<sup>۲۶</sup>

مولانا که خود پرچمدار مکتب عرفان است، هرگاه اهل دلی را طالب معرفت می دید، الفیای عشق و محبت بدو می آموخت تا پله پله به ملاقات خدا رود.

در مکتب عرفان مولانا، بسط را بر قبض غلبه است. یعنی نشاط و سرور و شادمانی سالک طریقه مولویه را بر خمود و گرفتگی و انزوا افزونی است، و شاهد ما همان پایکوبی و دست افشانی مولاناست بر سر بازار قونیه.

اندیشه مولانا بر نمی تابد که صوفی در تنهایی و انزوا و تنبلی بیارامد و عمر به بیکارگی سپارد زیرا از دیدگاه این عارف بزرگ اسلام، تنهایی، کسالت و سستی و دلنگی را موجب می شود و معاشرت و مجالست و صحبت و فعالیت اجتماعی، انبساط خاطر و فرح و طرب را.

اینجاست که باید گفت غلبه شور و حال، بسیاری از

این گونه مضامین لطیف عارفانه و اندیشه های بلند صوفیانه شاعران ایران و عرفای اسلامی را سبب شده است. همه اینها مایه آن می شود که صوفی در غلبات و جذبات آنچنان دستخوش هیجانات روحی قرار گیرد که هیچ سخنی جز صدای سخن عشق نشنود.

شاید بتوان گفت این نوع کلمات از جمله الفاظ و کلماتی است که ظاهراً مفهومی بر آنها مترتب نیست، و این گونه می نماید که تنها برای پُر کردن وزن به لفظ می آمده است. ولیکن سالک با بر زبان آوردن این الفاظ بر تمام قوانین و آداب و رسوم و قراردادهای اجتماعی پشت پا می زند زیرا این امور را مانع رسیدن به حق می داند، و در حقیقت می خواهد بگوید که این نیروهای بازدارنده را رها کنید و به آنها پشت پا زنید و آنها را از وجود خود برانید.

این الفاظ، راز و رمز مکتب عرفا را در بردارد. آنگاه که سالک پرده تعلق را بر می برد و جز جمال حضرت خداوندی نمی بیند، این الفاظ را ناخودآگاه بر زبان می آورد، و توان گفت که این کلمات محصول جذبه و غلیان عشق است و محبت در وجود سالک.

این الفاظ در دیوان کبیر مولانا که با تصحیح و حواشی استاد فقید بزرگ، فروزانفر به چاپ رسیده به نظر نیامد، ولیکن در نسخه چاپی هند فرادید آمد، و گویا از آن راه وارد بعضی از نسخه های چاپی مثلاً نسخه کلیات دیوان شمس تبریزی، از انتشارات طلوع شده است. چنانکه در آن نسخه دو غزل با ردیف «یرلی یرلی» دیده می شود:

باز آکنون بشنو ز من یرلی یرلی یرلی یرلی

هر دم ز من تن تن تن یرلی یرلی یرلی یرلی<sup>۲۷</sup>

و دیگر با مطلع زیر:

ساقی بنوش آن جام می یرلی یرلی یرلی یرلی

مطرب بگو باوازی یرلی یرلی یرلی یرلی<sup>۲۸</sup>

تن تن تن: آواها و نشانه هایی است علم موسیقی را که به یاری آنها نواها و آهنگهای موسیقی نگاشته می شده است.<sup>۲۹</sup>  
استاد دانشمند جناب آقای دکتر محمدرضا شفیعی کدکنی بحث ممتع و جالبی در کتاب موسیقی شعر مطرح نموده اند که بسیار خواندنی است و آموزنده.<sup>۳۰</sup>

ظاهراً صورت عبارت تئاترنا ساخته و پرداخته اندیشه خاقانی است. چنانکه گوید:

انگشت ارغون زن رومی، به زخمه بر

تب لرزه تئاترنا تا بر افکند

همین واژه را در دیوان سلطان ولد، فرزند مولانا جلال الدین بلخی، توان دید، آنجا که گوید:

زین تن و جانم برهان! مطرب دل با تنن

تا برهد جان و دلم از تن گیل با تنن

\*\*\*

مفتعلن مفتعلن ای سر عشاق خدا

مست در آ! رقص کنان، تن تن تن تن تنن

هیچ نریزد گمش، هیچ نترشد ملش  
چنگ زند مطربش، دایم بی تن تنن<sup>۳۱</sup>  
و دیگر همان بیتی است که از غالب  
دهلوی عنوان شده است.

هله من عاشق ذاتم تنه ناها یا هو  
ناظر حسن صفاتم تنه ناها یا هو<sup>۳۲</sup>  
یا هو: ذکر می است صوفیان را به معنی یا من لاهو الّاهو،  
یا هو، و یا مَنْ هو. و لاله الا الله و نظایر آن از جمله اذکاری  
است که صوفی خانقاهی از تکرار دائمی آن ناگزیر است و به  
عبارت دیگر یکی از اذکار قلبی صوفیان است.<sup>۳۳</sup>  
مولانا جلال الدین فرماید:  
آن طرف که دل اشارت می کند

چون زبان یا هو عبارت می کند<sup>۳۴</sup>  
با آنچه گفته آمد، عبارت «یرلی یلی، یرلی یلی» از همان  
الفاظ و کنایاتی است که نشان دهنده ترک علائق و پشت پا  
زدن به دنیا و بی ارزش دانستن تعلقات دنیوی و رها کردن  
تعینات است. و اما آیا این عبارت از مولانا باشد یا دیگری  
قابل تأمل تواند بود و درخور تحقیق و مطالعه دیگر. زیرا که  
نظیر همین کلمات را در شعر شاعران قرن نهم به بعد توان دید.  
چنانکه در دیوان شاه نعمت الله ولی:

تیرک مستم، می پرستم یل یلی  
ساغر باده بدستم یل یلی...  
مدتی بودم اسیر بند عقل

از چنین بندی بحستم یل یلی...<sup>۳۵</sup>  
به نظر می رسد کمال ذوق و ظرافت های عارفانه که در  
سخن صوفیان مجال جلوه گری یافته است، و دل شاعران را  
مظهر انوار عشق و فیوضات الهی ساخته انگیزه این گونه  
عبارتها شده باشد که در هنگام غلبه وجد آنجا که زبان رسمی  
از بیان حال عارف فرو می ماند دنباله سخن به این عبارات  
سپرده می شده است. ■

#### پی نوشت ها:

- ۱- دیوان غزلیات استاد سخن سعدی شیرازی: به کوشش دکتر خلیل خطیب رهبر، استاد دانشگاه تهران، از انتشارات سعدی، چاپ اول، ۱۳۶۶، ج ۲ ص ۹۹۹.
- ۲- شاهنامه حکیم ابوالقاسم فردوسی: به کوشش دکتر محمد دبیرسیاقی، انتشارات علمی، چاپ دوم، ج ۱ ص ۱.
- ۳- شاهنامه فردوسی: به تصحیح ژول مول، انتشارات و آموزش انقلاب اسلامی، ج ۴ ص ۱۰۹۴.
- ۴- شاهنامه: دکتر محمد دبیرسیاقی، ج ۱ ص ۲۱.
- ۵- گلستان سعدی: به کوشش دکتر خلیل خطیب رهبر، چاپ هفتم ۱۳۷۱ ص ۳۶۵.
- ۶- دیوان غزلیات مولانا شمس الدین محمد خواجه حافظ شیرازی:

- به کوشش دکتر خلیل خطیب رهبر، استاد دانشگاه تهران، از انتشارات صفی علیشاه تهران، چاپ نهم، ۱۳۷۱.
- ۷- دیوان عرفی: به کوشش دانشمند محترم آقای وجدی جواهری، کتابخانه سنایی، ص ۸.
  - ۸- گلستان سعدی: به کوشش دکتر خلیل خطیب رهبر، ص ۳۴۹.
  - ۹- تاریخ بیهقی به نقل از لغت نامه دهخدا.
  - ۱۰- ترجمه یمینی، به نقل از لغت نامه دهخدا.
  - ۱۱- ذیل نگاشتن، به نقل از لغت نامه دهخدا.
  - ۱۲- ناسخ التواریخ سپهر ج ۱ ص ۳.
  - ۱۳- همان مأخذ ج ۲ ص ۳۲۱.
  - ۱۴- تاریخ بیهقی: با شرح و حواشی دکتر خلیل خطیب رهبر، استاد دانشگاه تهران، انتشارات مهتاب، چاپ دوم ۱۳۷۱ ص ۲۸۵.
  - ۱۵- دیوان خاقانی شروانی: به کوشش دکتر ضیاء الدین سجادی، استاد دانشگاه، ص ۱۶۰.
  - ۱۶- همان مأخذ ص ۵۲۸.
  - ۱۷- شاهنامه فردوسی: با تصحیح ژول مول ج ۴ ص ۱۲۹۰، چاپ انتشارات و آموزش انقلاب اسلامی، چاپ سوم ۱۳۶۹.
  - ۱۸- شاهنامه چاپ آکادمی فرهنگستان شوروی ج ۶ ص ۲۹۹.
  - ۱۹- شاهنامه: دکتر محمد دبیرسیاقی، ج ۳ ص ۱۵۰۱.
  - ۲۰- شاهنامه فردوسی: دکتر محمد دبیرسیاقی، ج ۳ ص ۱۵۰۰.
  - ۲۱- فرهنگ شاهنامه، دکتر رضازاده شفق، به کوشش دکتر مصطفی شهابی، از انتشارات انجمن آثار ملی، چاپ ۱۳۲۰.
  - ۲۲- دیوان صائب تبریزی، به نقل از لغت نامه دهخدا.
  - ۲۳- قامیس العرب، تألیف دزی، چاپ لید، سال ۱۸۸۱ Supplement Aux dictionnaires Arabes, Dozy, Reinh. P. Leyde. 1881.
  - ۲۴- شاهنامه، چاپ آکادمی فرهنگستان شوروی ج ۶ ص ۲۹۸.
  - ۲۵- لغت نامه دهخدا.
  - ۲۶- دیوان شاه نعمت الله ولی: با تصحیح دکتر نوربخش، ۱۳۴۷ ص ۶۹۳.
  - ۲۷- کلیات دیوان شمس تبریزی، از انتشارات طلوع، ص ۱۲۱۴.
  - ۲۸- همان مأخذ ص ۱۲۱۵.
  - ۲۹- رخسار صبح: تألیف دکتر میرجلال الدین کزازی، چاپ نشر مرکز، چاپ دوم ۱۳۷۲ ص ۳۷۰ و دیوان قصاید خاقانی شروانی، به کوشش استاد دکتر ضیاء الدین سجادی ص ۱۳۵.
  - ۳۰- موسیقی شعر: تألیف دکتر محمدرضا شفیعی کدکنی، استاد دانشگاه تهران، مؤسسه انتشارات آگاه، چاپ اول ۱۳۵۸، ص ۳۵۸.
  - ۳۱- دیوان سلطان ولد: با مقدمه سعید نفیسی، کتابفروشی رودکی، ۱۳۳۸.
  - ۳۲- میخانه آرزو: تألیف دکتر محمدحسن حائری، از انتشارات نشر مرکز، ۱۳۷۱، ص ۱۲۶.
  - ۳۳- فرهنگ لغات و تعبیرات مثنوی: تألیف دکتر سید صادق گوهرین، ج ۹، از انتشارات زوآر.
  - ۳۴- مثنوی معنوی: نیکلسن ج ۶ ص ۳۳۲۰.
  - ۳۵- دیوان شاه نعمت الله ولی با تصحیح دکتر نوربخش، ۱۳۴۷، ص ۶۶۷.